

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

راجع به بحث در اصالت عدم تذکیه منجر شد به تعرض به آیه مبارکه (الا ما ذکیتم) و عرض کردیم معانی مختلفی را بر حسب لغت برای ذکات به کار برده شده که شاید به ادعای قرطبی اصل اساسی اش به معنای کمال باشد؛ تماش کنید، ذکیتم، آن که تمام بکنید. عرض کردیم که مثلاً یا خوشبو بشود، یا ذبح بشود، ما ذکیتم ذبحش بکنید. یا اینکه پاکش بکنید ما ذکیتم. چهار تا احتمال هست. از کلمات مثل قرطبی در می آید مطلب که در اصل لغت به معنای تمام است. لکن خود ایشان خب بعضی از استعمالاتی که بعدش شده ذکات الارض یسحها، به معنای طهارت است.

عرض کنم که خود من احتمال می دهم، البته احتمالاً احتیاج به شواهد بیشتری دارد. بعید نیست این لفظ در کتب یهود مخصوصاً همین میشنا و تلموت و اینها به کار برده شده. چون عرض کردیم در اصطلاحات اهل مکه به کار برده نشده. در آیات مکیه به کار برده نشده، در آیه مدنیه یک مورد. و بعید می دانیم، چون اهل به اصطلاح در میان ادیان، یهود هم دارای ذبح خاصی هستند. اصولاً غیر از این که حالا کیفیت خاصی در ذبح دارند، خصوصاً خاخام یا آن عالم دینی شان باید ذبح بکند. اصلاً ذبحی که آنها به اصطلاح مذکی می دانند و حلال می دانند، آن چیزی است که به اصطلاح عالم دینی انجام بدهد. منحصر به شخص عالم دینی است. مثل اینکه آن عالم دینی هم با صفاتی دارد؛ به اصطلاح ۴۸:۰۱ درجه چیز خاصی است. یک وقت دیدم حالا دقیقاً در ذهنم نیست.

لذا احتمال که من اخیراً به ذهنم آمده که شاید این اصطلاح اصولاً از اهل کتاب گرفته شده. عرض کردیم کرارا و مرارا مشرکین دارای یک چیزی که ضوابط دینی محدود باشد، نبودند. یک مقدار اعمال را داشتند مثل نماز و حج و...؛ روزه هم مشرکین نداشتند. روزه در مکه نبود، لذا توی آیات مکی هم تعبیر صوم به کار برده نشده. الا همان چیست آیه مبارکه (لا اکلم الناس ثلاثة ايام الا صوما) آن صوم به معنی امساک از کلام. اما صوم به معنای امساک از طعام و اینها در آیات مدنیه است. اصولاً در آیات مکیه ما از این عبادات اسلامی، صلات را داریم، زکات را داریم، حج هم داریم. ولیوفوا نذروهم را هم داریم. نذرو و حج، اینها که لوازم حج بوده اینها را هم داریم. اما مثل صوم را ما در آیات مکی نداریم. تذکیه هم نداریم این که الان محل کلام است.

و در مکه عرض کردیم مختصری اهل کتاب مسیحی بودند، یهودی ما سراغ نداریم. مجوس هم سراغ نداریم. آن که در مکه سراغ داریم یک عدد محدودی از اهل مسیحی بودند و لکن بقیه شان همه شان ظاهراً مشرک بودند. یک اصطلاح دیانتی در مکه رایج نبوده است. این اصطلاحات دیانتی در مدینه رواج زیاد داشته به خاطر اینکه یهود در آنجا فراوان بودند. مضافاً به اینکه اصولاً مشرکین مدینه همین اوس و خزرج و اینها، به یهود به چشم عالم، اهل کتاب، دانشمند به اصطلاح ما، اندیشمند؛ مثلاً به آنها می گفتند اهل کتاب، چون خودشان جاهل بودند، اهل کتاب و عالم فقط یهود بود در اصطلاحشان. و خب سه تا عشیره سه تا منطقه معروف مدینه هم دست اینها بود؛ بنی قریظه و بنی نضیر و بنی قینقاع. و به اصطلاح حتی یک مقدار معلوم می شود از مراجعات به نحو طب و سحر و کهنات و نمی دانم علوم غیب و ادعای اینکه ما مثلاً علوم انبیاء پیش ماست و مثلاً اسرار مگوی که پیش حضرت سلیمان (ع) بوده و ملکه هاروت و الی آخره؛ یک مجموعه ای را به اینها نسبت می دادند. و اضافه بر آن این مسئله تذکیه پیش آنها موجود بود. الان هم هست، الان هم یهود آن یهود متدین، حالا بی دین هایشان نه. آن یهود متدین ذبیحه غیر یهودی که غیر خاخام به اصطلاح آن را کشته باشد نمی خورند. محدود به آن است.

این احتمال من به زعم خودم احتیاج به شواهد بیشتری دارد. نشد مراجعه کنم. چون کتاب میشنا متن فارسی اش هست، آن طور که من شنیدم شش باب است، شش تا کتاب است. ظاهراً ششمش در باب طهارات و اینهاست. شاید این اصطلاح در آنجا آمده. شاید هم در تورات باشد. الان من حضور ذهن ندارم. احتمال می دهم از اینکه این تعبیر در آنجا آمده و از اینکه یهود در مدینه متعارفشان بوده و گوشتی را مذکی و حلال و پاک می دانستند که خاخام سر بریده باشد. دقت می کنید؟ این انعقاد عرف را می خواهم بگویم.

احتمال می دهم که اصل این مطلب، به هر حال آنچه که ما الان می دانیم، من حیث المجموع، خیلی بعید می دانیم که مسئله تذکیه در سال دهم، که در همین آیه آمده مطرح شده باشد. یک مطلب دیگری را هم در خلال این مطلب عرض بکنیم. این نحوه کاری که ما الان عرض می کنیم که مثلاً آیه در سال دهم، این مشکل کلی تری دارد. حالا من نمی خواستم اینجا وارد بشوم. فقط اشاره می کنم.

از بعضی از روایات و شواهد تاریخی استفاده می کنیم که این سوره مائده قبلاً هم بوده، نه اینکه نبوده. یعنی استفاده می شود که فلان آیه سال دوم آمده، فلان آیه سال ششم آمد، سال پنجم آمد، سال هفتم آمد، احساس انسان این است که این آیات بوده. حتی این سوره شاید کامل هم بوده و مسلمین تلاوت می کردند. و گاهی ممکن است یکی دو تا مثلاً آیه را پیغمبر (ص) فرمودند این را در سوره فلان قرار بده. و بعید هم نیست اصلاً کلاً کامل بوده، جنبه کمالش داشته. خیلی از سور. این که می گوید نزل قوله تعالی این به عنوان اینکه مثلاً جبرئیل در آن مناسبت آن آیه ای که قبلاً جزو سوره بوده، اینجا آورده برای حضرت. ظاهراً احتمال دارد که یک نحوه تطبیق باشد. اینکه مثلاً بگویم

نزول این آیات در سال ده بوده، همین ترتیبی که حالا، بنابر مشهور است، و الا انصافا وقتی انسان یک تأمل تازه‌ای می‌کند، یک مطالب دیگری را احساس می‌کند. نه درهمه روایات، در بعضی از روایات. این در بعضی از روایات که به نظر ما قطعی است کاملاً واضح است، مثلاً و آتی ذی القربی حقه و المسکین و ابن السبیل، در دو آیه نازل شده که هر دو در مکه هستند. با اینکه روایات فراوان است. طریق ما که مسلم است، طریق اهل سنت مسلم و قطعی نیست، اما آنها هم روایات فراوانی دارند. روایات دارند که آتی ذی القربی بالخصوص بعد از قضیه فدک نازل شد که بعد از فتح خیبر است. پیغمبر (ص) بعد از فتح خیبر اهالی فدک، فدک جزو خیبر نیست، جداست. حدود ۳۰، ۳۵ کیلومتر، ۴۰ کیلومتر با خیبر فاصله داشته است. آنها می‌آیند و تسلیم می‌کنند خودشان را. و دارد که نزل جبرئیل فقال آتی ذی القربی حقه، پیغمبر (ص) فرمود کیست، فرمودند که فدک را به حضرت زهرا (س). به ذهن می‌آید که این آیات نازل شده بودند و تلاوت هم می‌شدند. این که نزل، این نزول‌ها، احتمالاً یک نحوه تطبیق و یا تنفیذ نهایی باشد. این احتمال هست. البته عرض کردیم این بحثی است مربوط به علوم قرآن؛ انسان از مجموعه آیات بعضی از آیات، غرض احساس این طور دارد. روایات، معذرت می‌خواهم. و حتی آیات؛ احساس این طور دارد که مثلاً اینها بوده. این طور نبوده که اینها نبوده. آن زمان اول هجرت اینها بوده. شاید در مکه هم اینها بوده، تلاوت می‌کردند. اما آن وضوح و روشنی‌اش بعدها تدریجاً به سبب نزول که در این مناسبت این آیه را جبرئیل آورد، در حقیقت یک نوع تطبیق است. نه نزول ابتدایی نه تأسیس.

خب اگر این مطلب باشد معلوم می‌شود که این آیه مثلاً قبلاً هم بوده، حالا سال دهم دو مرتبه نزول به اصطلاح تأکیدی یا تنفیذی شده، و الا قبلاً هم بوده. حالا غرضم می‌خواستم عرض کنم که وارد این بحث فعلاً نمی‌شویم. چون این یک بحث جداگانه‌ای است راجع به کیفیت نزول قرآن. و انصافاً حس می‌کنم که مثلاً شاید از قرن دوم سوم، ذهنیت‌ها مخصوصاً نزول قرآن و کتاب‌هایی که در نزول قرآن وارد شده، اینها ذهنیت را عوض کرده از مجموع آیات و روایات، غیر از این معنا درمی‌آوریم. این معنایی که الان در ذهن ماست. من الان اینجا اشاره اجمالی کردم، تفصیلی‌اش باید در بحث‌های علوم قرآن بشود. و شواهد روایات و آیاتی که موید این مطلب است. مثلاً اینکه خیال بکنیم سوره بقره، نه سوره بقره بوده، لکن آن مواردی که تنفیذ شده، توی مدینه به مناسبت‌هایی دو مرتبه جبرئیل برای حضرت آوردند، تنفیذ شده. ذهن بیشتر به این می‌آید؛ یعنی به ذهن می‌آید که به اصطلاح یک مقداری بعدها علمای اسلامی یکی یکی این موضوع را تأسیسی گرفتند.

ج: قطعاً تطبیق است. نزول تطبیقی است.

س: جبرئیل در این مورد تطبیق شده

ج: وحی است، جبرئیل هم نیست، وحی است. تطبیق است، نزول تطبیقی است، نزول تأسیسی نیست.

س: تنزیلی نیست

ج: نزول هست، اما تأسیسی نیست.

غرض به هر حال این به ذهن انسان می آید. یعنی به اصطلاح ایشان بخواهیم حالا مثلاً یک نوع تأویلی است بیشتر، نزول های تأویلی است. و لا یعلم، چون در قرآن کریم راجع به قرآن بحث تأویل مطرح هست. تفصیل مطرح نیست. کلمه تفسیر در قرآن کلاً یک بار آن هم به حسب تفسیر که ربطی به تفسیر قرآن ندارد. اما تأویل داریم. خود تأویل را در قرآن نداریم. و لا یعلم تأویله، یوم یأتی تأویله؛ شاید مثلاً به عنوان تأویل حالا بخواهیم به تعبیر ایشان تعبیر قرآنی کنیم، به تعبیر تأویلی باشد. نزول تأویلی باشد. در حقیقت یک نوع تأویل آیه مبارکه است. و یا تطبیق آیه مبارکه.

به هر حال حالا این بحثی است که فعلاً ما فعلاً در این صحبت هایی که یکی دو روزه می کنیم، روی آن ظاهر قضیه فعلاً مشی می کنیم. بحث عرض شد که مجموعه شواهدی که ادعا می کنند در لغت عرب، ادعا شده، چون واقعا عرض کردیم ما در آن اوایل لغت با یک مشکلات جدی روبرو هستیم. سرش هم واضح است؛ چون تدوین لغت تقریباً سالهای ۱۳۰ - ۱۴۰ است. خیلی متأخر است، زمان متأخری است. آن که به ما رسیده است. تدوینی که به ما رسیده. و لذا باید با مجموعه شواهد درستش بکنیم.

عرض کردیم نقل شده حتی از لغوی ها که تذکیر یعنی ذبح. فکر می کنم این معنا درست نباشد. این به خاطر بیشتر این جهت بود که فکر می کردند بر اثر ذبح گوشت حیوان پاک می شود. و مرادشان هم از ذبح، چون این حدیث خیلی معروف بوده، حالا با مثلاً مجموعه شواهد و اینکه حالا تقیید بخورد به سنت پیغمبر (ص)، ما انهر الدم کل ما انهر الدم، آنچه که خون را سیلان می دهد، مثل نهر جاری می کند. کل، ما انهر الدم؛ آن که خون را می تواند جاری بکند. بعید نیست اینها در ذهنیتشان بوده که با ذبح، با این ترتیب معین، از حلقوم که ادواج اربعه به اصطلاح، بریده می شود، خون آنچه که در وجود حیوان هست سریع می آید بیرون؛ یعنی اگر خون بتیعه هم بیاید بیرون، یا نیاید بیرون،

آن حیوان را آلوده می‌کند، پلید می‌کند، قابل مصرف نمی‌کند. و انصافاً خون این خصلت را دارد دیگر. خون ماده حیات است، اما اگر جایی بایستد، سیاه می‌شود و سیاه می‌کند. تلف ایجاد می‌کند.

به هر حال شاید این که گفته به اصطلاح تذکیه یعنی ذبح، نه به خاطر این که به این معناست؛ چون با ذبح آن طهارت حاصل می‌شود. یا به معنای تمام که اکمال و اتمام که عرض کردیم قرطبی می‌گوید اصل کار هم این است. این هم معنایش واضح است؛ به معنای تمام می‌کند، حیوان تمام می‌کند، مخصوصاً که سریع هم تمام می‌کند، دیگر حیوان حیاتی برایش نمی‌ماند و پاک می‌شود. و آن که گفته به معنای خوشبر و ظاهراً مرادش، یعنی خوشبو کردن. و لذا بعد هم شواهدی را که ما مراجعه می‌کنیم، عرض کردم ما بر فرض نداریم که دقیقاً در زمان رسول الله (ص) یا در زمان حداقل نزول این آیه، چون یک مورد واحد بیشتر نیست در قرآن، با شواهد نمی‌توانیم پیدا بکنیم. اما انصافش وقتی که در تأمل در مجموعه شواهد می‌شود، همان طهارت و پاک کردن که مثلاً خون منشأ کثافت بوده، این خون ریخته بشود، سریع ریخته بشود بیرون، حیوان پاک می‌شود.

و چون صدر آیه مبارکه راجع به تحریم است. حرمت علیکم الميته؛ و تحریم حالا به مشهور فقهاء نازل به حلیت اکل است و حرمت اکل است. این تحریم در اینجا بعید نیست این طور بگوییم که این آیه مبارکه ناظر به یک شرط اساسی تحریم است و حلیت. چون اول تحریم بعد الا که حلیت. و آن پاک شدن گوشت، الا ما ذکیتم؛ بلکه بعید نیست به قرینه صدر آیه و لا ما احل به لغیر الله او ما احل لغیر الله به، چون دو تا آیه داریم، این به جابجا شده است. و ما احل لغیر الله به، بعید نیست که این ما احل هم یک نوع تأثیر در همان طهارت داشته باشد. یعنی گوشت برای شما حرام است مگر اینکه پاکش بکنید. آن وقت آن گوشتی که احل لغیر الله است، اسم بت رویش گذاشته شده، آن به لحاظ معنوی نجس است، پاک نمی‌شود. این دیگر راهی ندارد. ما احل لغیر الله. آن گوشت حیوانی که دارد دست و پایی زند، آن را شما با سر بریدن پاک بکنید. خیلی به نظر من معنای قشنگی هم هست که تذکیه در حقیقت به معنای طهور باشد.

آن وقت یک نکته ای را خوب دقت بکنید، این که تذکیه در اصل به معنای تطهیر باشد و فرض کنید این تطهیر اساساً از مستفاد آیه مبارکه دو نکته دارد؛ یکی اینکه خون حیوان به سرعت بیاید بیرون و سرش بریده شود، یکی هم اینکه اسم خدا و اسم غیر خدا برده نشود. و کلاً مما ذکر اسم الله علیه؛ پاک شدن معنوی اش هم به اینکه اسم خدا بر آن برده شود. این هیچ منافات ندارد که بعد در بقیه روایات حدود دیگری بیاید. این یک امر عرفی است. ما در بحث صحیح و اعم هم این را توضیح دادیم. شما نگاه بکنید مثلاً آبگوشت. آبگوشت خب یک غذای معینی است. این دورکن اساسی اش گوشت و آب است. اگر گوشت نداشته باشد که آبگوشت نیست. اصطلاح قدیم می‌گفتند

اشکنه. به قول قدیمی ها اصطلاحاً می گویند غذایی که در آن از روغن و پیاز داغ استفاده بشود اشکنه می گویند. گوشت و پیاز داغ باشد مثلاً آبگوشت.

به هر حال مثلاً یا آب نداشته باشد، فرض کنید خورش می گویند. من باب مثال می گویم. اما اینکه حالا فرض کنید در این نخود لوبیا باشد، نخود تنها باشد، لوبیا باشد، سیب زمینی باشد، چیزهای دیگر باشد، این اعتبار اینها در این که اصل آن لغت به معنی آبگوشت به حال خودش محفوظ است، عوض نمی کند. ما خیال نکنیم مثلاً اگر گفتیم باید آن آلت حدید باشد، آهن باشد، رو به قبله باشد، ذابح مسلم باشد، عنوان طهارت را عوض می کند؛ نمی کند، عنوان به حال خودش محفوظ است. یعنی این عنوان، مثلاً عرض کردم این تذکیه آن شبهه ای که امروز عرض کردم که از یهود گرفته باشد. خب این را احتمالاً اصطلاحی اش می کند اگر از یهود گرفته باشد. اما اگر نه بگویم از مجموعه شواهد حتی اصطلاح یهودی اش، آنها اعتقادشان این بود که گوشت اگر به این صورت خاخام ببرد، پاک است و الا پاک نیست. آن وقت از آیه از این آیه و آیات دیگر، این در می آید، این دو تا آیه فعلاً. آنها را دیگر از سنت در می آوریم. از آیه مبارکه این دو تا در می آید؛ یک، نام غیر خدا بر آن برده نشود و نام خدا برده بشود. آن به لحاظ پاکی معنوی اش. دو، خون از او بیاید. این به لحاظ پاکی ظاهری.

و عرض کردم انصافاً وقتی که ما مجموعه شواهد خیلی فراوان است، دیگر من دیدم اگر بخواهیم وارد این بحث بشویم دیگر از بحث اساسی خودمان عقب افتادیم و طول می کشد. خیلی هم فعلاً فایده ندارد. باید برویم توی بحث ذبح، و شواهد بر این مطلب یعنی این طور نیست که مثلاً یکی باشد و بله.

مثلاً در این بحثی که الان آن دفعه از آن کتاب دیگر بنا بود بخوانیم، چون در این جلد یک نیل الاوطار؛ نیل الاوطار اصل کتابش مال یکی از علمای اهل سنت است. ۱۸:۴۴ من احادیث سید المختار. این نیل الاوطار به هر حال شرح کتاب مال به اصطلاح شوکانی است. ایشان در یمن بوده و قاضی القضاة صنعا بوده؛ لکن خود زیدی ها او را تقریباً زیدی نمی دانند یا حالا زیدی که به یک طرف دیگر. و اما زیدی به این معنا نمی دانند با اینکه قاضی آنجا بوده است.

به هر حال ایشان عده ای از کتب دارد. مرد ملایی است انصافاً. مجموعه کارهایش یک تفسیر دارد، این نیل الاوطار دارد. این تقریباً متن کتاب یک فقهی روایی است. نه مثل فقه های روایی ما مثل کتاب های ما. نه خود حدیث را آورده؛ در هر باب خود حدیث را آورده و به حدیث اکتفا کرده است.

مثلا عنوان بابش، انما لا نفس له سائل لم ینجس بالموت؛ ببینید نجاست و طهارت. مثل همان روایت معروف مگس را آورده که اگر مگس توی آب افتاد، این نجس نمی‌کند. این را به این مناسبت. باب فی ان الادمی المسلم لا ینجس بالموت و لا شعره؛ اصلا مسلمان نجس نمی‌شود. پاک می‌ماند. آن وقت روایت این طور است؛ قال لابن عباس المسلم لا ینجس حیا و لا میتا؛ دقت بکنید. المسلم لا ینجس؛ یعنی اگر مسلمان میتی هم بود، موی او و بدن او بعد از غسل میت، پاک می‌شود. بدنش پاک است آدم دست بزند بدنش نجس نیست. و بعدش هم روایات دیگر حالا غیر از این، روایاتی که تعبیر به، البته معظم روایاتش تعبیر به احکام است بیشتر. لکن غیر از آن هم دارد.

آن وقت این در باب ۶۸ بود. بعد در مورد به اصطلاح باب دیگری که دارد، عرض کردم این روایت معروف است بین آنها. البته ما قبول نداریم. حالا من فقط به مقداری که مربوط به ما نحن فیه است می‌خوانم. صفحه ۷۳ باب ما جاء فی تطهیر الدباج؛ که دباغی خودش پاک می‌کند. تصدق علی مولاة لمیمون شاة فماتت؛ ببینید، فماتت یعنی میته شد. فمر بها رسول الله (ص) فقال الا اخذتم، بله، اهابها فذبتموه فانتفعتم به؛ ببینید، آن پوستش را بگیرد، اصطلاحا می‌گویند اهاب به پوست حیوان گفته می‌شود به جلد حیوان بعد از مردنش. فذبتموه ببینید، فانتفعتم به، دباغش بکنید، دباغی اش بکنید، انتفاع؛ این یک چیزی در اینجا مثلا، یعنی اگر دباغ بکنید پاک می‌شود. این نکته این است. کأنما انتفاع در پاکی است.

در آیه مبارکه هم حلیت اکل بر پاکی است. پاکی اش به این است که به لحاظ معنوی اسم خدا بر آن برده شده باشد. اصطلاح ظاهری هم خورش کامل جاری شده باشد. قالوا انها میتة، فقال انما حرم اكله؛ اما انتفاع، اینجا تعبیر به تطهیر ندارد. ببینید ان داجن، باز به متن دیگری، ان داجن، داجن در لغت عرب عرض کردم حیوانی که در خانه اهلی است. مثل گوسفندی، گاوی، مثلا الاغی، اینها را اصطلاحا داجن می‌گویند. حتی مثلا همین مرغ و خروس. آن چیزهایی که اهلی نیستند آنها را خب صید می‌گویند به اصطلاح.

ان داجنا لمیمونة ماتت، داجن شامل اسم جنس است. شامل گوسفند می‌شود، گاو می‌شود، الاغ می‌شود، مثلا این جور حیواناتی که اهلی هستند به اصطلاح. فقال رسول الله (ص) الا انتفعتم باهابها؛ چرا از این پوستش استفاده نمی‌کنید؟ بله دقت کنید. الا دبغتموه، این را دباغی می‌کردید، فانه ذکاته، تعبیر به ذکات شده است. که قطعا در اینجا مراد سر بریدن نیست. چون معلوم است که میته است دیگر، ماتت، دیگر جای سر بریدن معنا ندارد.

عرض کردم ما یک راهی که داریم، ایشان چون یک مقدار کتب لغت را خوانده؛ چون کتب لغت بر می گردد نهایتش به سال ۱۳۰ - ۱۲۰؛ این نمی تواند الان خیلی کاربرد داشته باشد. فانه ذکاته، می فهمیم یعنی پاک می شود دیگر. یعنی کأنما این طور است؛ پاک می شود، چون پاک شد، انتفاع بکنید. ظاهرش این است. اصلا ذکات این نمی خواست آن جناب قرطبی آن حدیث امام باقر (ع) ذکاة الارض، این به نظر من روشن تر است. فانه ذکاة، بله. بعد ایشان می گوید و هذا تنبيه على ان الدباغ انما يعمل ماتعمل فيه الذکاة، این ذکاة را به معنای سر بریدن گرفته، این دومی را به معنای سر بریدن گرفته است. تعجب است تفسیر خودشان. بعد باز المیمونه عند مالک و ابی داود و النسائی و ابن حبان و الدارقطنی؛ دارقطنی منطقه ای در بغداد بوده است. بلفظ؛ دقت کنید این لفظ را. مر بر رسول الله (ص) رجال یجرون شاة لهم، یک گوسفندی را روی زمین می کشیدند. مثل الحمار، حالا نمی دانم مراد گوسفند بزرگ بوده، هیکل گوسفند خیلی درشت بوده مثل الاغ؛ یا مثل الاغ مرده ای که بکشند. حالا نمی فهمم این مثل الحماة این تمثیلش در جر است یا در شاة است.

س: شاید هم در آن آدم ها مثل

ج: آدم ها مثل الاغ بودند؟

فقال علیه السلام خوب دقت کنید، لو اخذتم اهابها؛ چرا این جور روی زمین می کشید؟ از پوستش استفاده کنید. جلدش، پوست نه به معنای... فقالوا انها ميتة؛ گفتند که ميتة است. فقال يطهرها الماء و القرظ، خیلی عجیب است. این دیگر خیلی صریح است. يتطهرها، معلوم می شود آن نکته اساسی، ذکات بود در وقت آن دماء، ذکات بود، تطهیر بود، دقت کردید؟ فانه ذکاته. لذا من عرض کردم یک نکته ای که خیلی مهم است اگر بخواهیم یک معنای لغوی را ببینیم من حیث مجموع در روایات چه نکته ای در آن لحاظ شده، مجموعه استعمالات را نگاه می کنیم. حالا تعجب می کنم آن آقا مثلاً فقط به روایت، به نظر من این خیلی شاهد واضحی است که ذکات یعنی پاک می شود. و این طور کانه خوب دقت بکنید، اگر حیوان پاک شد، در مواردی گوشتش خورده می شود، نه هر حیوانی. ولكن به هر حال پاک که شد انتفاع می شود. فهم عرفی این است الان. نیست این طور؟ آدم احساس می کند مراد این است.

آن وقت چون پاکی یک معنوی بود، یک ظاهری بود، ذهن چون تذکیه یک اصطلاحی خاصی است. من می خواهم این را بگویم که عبارت ایشان را خواندن از مرحوم آقای بروجردی که ارجاع به عرف. فقط ایشان تحلیل نکردند کیفیت ارجاع به عرف را. این ارجاع به عرف روشن شد. چون در ذهنیت آنها تذکیه به معنای پاکی بود. البته آب که مشخص است. و القرظ؛ قرظ با قاف و راء و ظاء یعنی اخت الطاء. قرظ ما در فارسی به اصطلاح مغیلان می گویند. یک نوع درخت است؛ یعنی بوته نیست، خاری است که برگ هم دارد. قاعدتا خار برگ

ندارد. بزرگ هم می شود. حالت درختچه است به اصطلاح. حد خار متعارف نیست. در اصطلاح خار مغیلان مخفف کلمه ام غیلان است؛ یعنی مادر غول ها. ام غیلان، یعنی غول ها از آن استفاده می شود. ام غیلان را ما در فارسی مغیلان می گوئیم. این میوه اش به اصطلاح میوه ای است که برای دباغی به کار می بردند. نوع خاری بوده در بیابان.

یطهرها الماء و القرظ، قرظ با فتح تین، اسم ام غیلان است که از میوه اش برای دباغی به کار می بردند.

س: و یطهرها الماء یعنی اگر جلد میت را بشویند پاک می شود؟

ج: بله دیگر قاعده شان. چون خونی که مثلاً کثیف و آلودگی، یعنی معلوم می شود ذکات یعنی این آلودگی ها برود. در حیوان مادام که خون هست، تند نمی رود، آلودگی ایجاد می کند. راست هم هست. شما الان یک تکه گوشت را بشوید بگذارید توی یخچال زیرش کمی آب جمع بشود، کمی خونی، بو می خورد. الان هم در قدیم هم همینطور است، نمک می زدند چون نمک خشک می کند، گوشت نمی گندد. و کذلک الان مثلاً می گذارند توی فریزر مثلاً منجمد می شود.

بله، باز در روایت دیگری که ایشان حالا، من ایشان بحث های طولانی کرده راجع به سندش و اینها؛ من راجع به سند، البته ایشان گفته این تشبیه است. جعل التطهیر بمنزلة الزکاة فی احلال الشاة و هو تشبیه، نه این تشبیه نیست. این یک مفهوم عرفی بوده که ذکات یعنی پاکی. ذکات پاک شدن. این پاک شدن ذکات توی این آیه مبارکه اسم غیر خدا برده بشود؛ این معلوم می شود اصلاً پاک نمی شود. ما احل لغير الله به دیگر توش ندارد الا ما ذکیتم. اگر اسم بت بر آن برده شد دیگر پاک نمی شود این. هیچ راهی برای پاکی اش نداریم.

س: ۲۹:۱۱

ج: می دانم، ذکات هم هست دیگر.

س: با دال ذال

ج: نیامده، همین یک مورد است.

س: دال ذال هم به معنای پاک بودن است.

ج: عرض کردم عده ای گفتند اصلش به معنای اکمال است. بعضی گفتند نه، خوشبویی است. بعضی گفتند به معنای ذبیح است اصلاً.

خواندیم چهار تا احتمال دادیم خواندیم از کتب.

من عرض کردم بر فرض این چهار تا احتمال باشد با مراجعه بقیه شواهد می توانیم مثلاً حس نمی کنیم توی روایات ما الا ان تذکيه تمامش بکنیم. تمام، اکمالش بکنیم. خوشبویش بکنیم. احساس انسان این است که پاکش بکنیم با مجموعه اش. باز البته من همه روایات را نخواندم. این صفحه ۷۳؛ یعنی همه کلام ایشان، روایات را خواندیم. بقیه روایات را هم نمی خوانم. در کلام ایشان یک توضیحاتی دارد که این حدیث صحیح است، فلان، صححه فلان، ضعفه، دیگر وارد بحثش نمی شویم.

باز روایت دیگر از سلمة بن المحبق؛ به نظرم الان توی ذهنم محبق به صیغه فاعل است. الان اگر اشتباه نکرده باشم. بلفظ ببینید دباغ الادیم ذکاته؛ دباغ، ادیم یعنی پوست. دباغ الادیم ذکاته. من حرفم این است که معلوم می شود این کلمه زکات قبلاً در سنن رسول الله (ص) به کار برده می شده است. دقت می کنید؟ در قرآن اگر فرض کنید در سال دهم وارد شده یک بار وارد شده. و اگر به معنای پاکی بود، چیزی که اضافه بشود باز معنای پاکی عوض نمی شود. میخواهم این را بگویم. خوب دقت کنید. این مثل آبگوشت است. توش سیب زمینی بریزند، نخود لویا بگذارند یا نه آن عنوان آبگوشت را عوض نمی کند. این یک نوع فهم لغت است. هنوز هم پاکی است. گفتند باید آهن باشد، باید رو به قبله باشد، باید مسلمان باشد، هر چه بیاورند، آن عنوان پاک بودن را عوض نمی کند.

آن وقت در نتیجه این جور می گوئیم؛ یک چیزی که اساساً دخیل در پاکی است، حالا بعد از اینها نمی دانم این نتیجه روشن شد؛ و آن یکی جهت معنوی اش است که ما احل لغیر الله، این اصلاً پاک نمی شود. یکی هم جهات ظاهری اش است. رفتن خون به سرعت؛ خون تند از آن برود. این دو تا پاکش می کند. این آنچه که از قرآن در می آید. دقت می کنید؟ این مجموعه پاکی که از قرآن در می آید. برای پاکی حیوان، ذکر اسم الله و... و لذا دباغ الادیم ذکاته، اینجا به معنی تمامش نیست. به معنای خوشبو نیست، به معنای ذبح نیست. دباغ الادیم ذکاته به معنای ذبح نیست. این به معنای چیست؟ به معنای پاکی اش است. اگر دباغ کردید پاک می شود. ولو گوشتش ببینید، گوشت پاک نیست، یحرم اكله. لذا آنجا دقت بکنید، قال یا رسول الله (ص) انها میتة، قال، درست است گوشت است، انما حرم اكلها؛ دقت میکنید؟ یا دارد يطهرها الماء و القرظ؛ دقت بکنید. این مجموعه این روایاتی که ما داریم، حالا دباغ الادیم ذکاته. باز درو فی الباب ایضاً عن ابن عباس عند دارقطنی و ابن شاهین من طریق فلیح عن زید بن اسلم عن ابی وعله، عنه عن ابن عباس است. ببینید بلفظ، دباغ کل اهاب طهوره، خیلی دیگر واضح است. آنجا ذکاته بود، دباغ کل اهاب، اهاب پوست حیوان وقتی که به اصطلاح روی بدنش است. این را اهاب می گویند. ادیم وقتی که جدا می شود. مثلاً روی پوست بخوابند مثلاً. آن را ادیم می گویند. دباغ کل اهاب طهوره؛ این خیل صریح است دیگر. پس ذکاته بود، طهوره بود، این معنایش این است که در ارتکاز آنها این بوده. باز دارد که باز طریق دیگر در کتاب مسلم، دباغه طهوره؛ باز دارد در یک روایت دیگر عن ابن عباس، ذکاة کل مسک دباغه؛ مسک در اینجا به معنای همان پوست حیوان است. بعد دارد الا استمتعتم،

بینید الا استمتعتم باها بها؛ چرا از اهابش استفاده نمی کنید. اهاب وقتی است که هنوز پوست کنده نشده، روی بدن حیوان است اهاب می گویند. وقتی کنده شد همین چرم، ما الان می گوئیم چرم، وقتی کنده شد اصطلاحاً می گوئیم چرم. آنها می گفتند ادیم. مثلاً یک سفره‌ای از ادیم، یعنی از چرم.

بینید الا استمتعتم باها بها، فان دباغ الادیم طهوره؛ از این می فهمیم که هدف این بوده، پاک بشود انتفاع برش بار بشود. پاک بشود خورده می شود. پاک بشود خرید و فروش می شود. خوب دقت بکنید. الی آخر دیگر حالا من همه‌اش را نخوانیم. چند تا روایت گفتیم امروز برای تبرک.

دیگر در روایات اهل بیت (ع) که الی ما شاء الله. این شاهد نشان می دهد که چون این روایت که بعید است که بگوئیم تمام این روایات مثلاً بعد از حجة الوداع نازل شده. بعد هم قصه میمونه و شاة و مدینه و اصلاً ربطی به... ولذا به ذهن می آید که اصولاً لفظ زکات قبلاً در سنن پیغمبر (ص) به کار برده شده باشد. روشن شد چه می گوئیم؟

درست است قبلاً در آیات نداریم. تأمل شد؟ در آیات نداریم؛ اما این در کلمات پیغمبر (ص) به کار برده شده. عنوان اینکه دباغ به منزله طهور است. پس از این مجموعه ما این طور الان این نمی دانم شاهد روشن شد؟ این در حقیقت آن عبارتی که آقای بروجردی در دو سه سطر فرمودند، ما این را با شواهد تاریخی به نظر خودمان محکم کردیم. این لفظ قبل از نزول آیه در روایات خود رسول الله (ص) هست. و با شواهد روایات طهور و اینها، مراد از زکات پاکی بوده؛ نه خوشبویی نه کمال. نگفت دباغ الادیم تماماً مثلاً. اکماله. عرض کردیم یک راهی است خوب دقت بکنید، که اگر یک لفظی را ادعا بکنند در لغت دارای معانی متعدد است، آن وقت اگر بخواهیم بگوئیم در روایات یا اصطلاحات شرعی به کدام آمده، ما با مجموعه استعمالات را پهلوی هم قرار می دهیم. از مجموعه این استعمالات که قبل از نزول آیه است که خواندیم الان، معلوم می شود که مراد از تذکيه، تطهیرش است، پاک کردنش است. و در این آیه دو تا مطهر هست؛ یکی معنوی، ما احل لغیر الله به، نجس است، خورده نمی شود. به قرینه آیه دیگر فکلوا مما ذکر اسم الله علیه؛ و لا تأکلوا من ما لم یذكر اسم الله علیه؛ و ما احل لغیر الله به؛ از اینها می فهمیم یک طهارت.

پس تذکيه به معنای طهارت است دیگر، مشکل ندارد. و بگوئیم همین هم متعارف؛ اصلاً این استعمال عربی بوده. اینکه پیغمبر (ص) فرمودند دباغ الادیم طهوره، این استعمال عربی بوده.

و عرض کردیم در عده‌ای از روایات ما که معتبر هم هست امام (ع) انکار این کلام را نمی‌کند. خوب دقت بکنید. بحث؛ آیا امام (ع) فرمودند این دباغ الادیم طهوره باطل است زکاته؛ از عده‌ای از روایات ما در می‌آید که امام (ع) انکار نمی‌کنند که پیغمبر (ص) اجمالا این کلام را... فقط روایات ما دارد که امام (ع) می‌فرمایند چرا گذاشتید بمیرد، این را ذبح می‌کردید، از پوستش استفاده می‌کردید. و این چون خیلی شاة محذوری بود، یعنی گوسفند خیلی لاغری، روایت داریم که مثل حماء، لکن این روایت که این طور است. اما در روایت ما دارد که یک گوسفند مثلا ضعیفی بوده فوق العاده که به قول خودشان استخوان است دیگر چیزی نداشته گوشت نداشته. پیغمبر (ص) فرمود خب چرا نکشتید، خب سرش را می‌بریدید از پوستش استفاده می‌کردید.

پس این موید این می‌شود که اصطلاحا این مطلب اجمالا در کلام پیغمبر (ص) به کار برده شده است. چون روایات اهل بیت (ع) هم موید این است. فقط کلام اهل بیت (ع) این است که آن پوست، میتة بوده، در بعضی از روایات دارد که اصلا آن میتة نبوده. این میتة یعنی مرده، کشته بودند انداخته بودند، ذبح کردند. در بعضی روایات دارد که نه، پیغمبر (ص) فرمودند چرا از پوستش استفاده نکردید؟ یعنی چرا آن را ذبح نکردید که از پوستش استفاده بکنید.

به نظر من با مجموعه شواهدی که الان تا اینجا از حدیث و از خود آیه مبارکه، تذکیه اساسا به معنای طهارت است. و از مجموعه آیات کتاب، چون ما عرض کردیم یک مجموعه‌ای داریم از فرائض و سنن. از مجموعه شواهد این طور در می‌آوریم که آن که به عنوان فریضه و اساس و عمود فقری به اصطلاح برای تذکیه حساب می‌شود، یکی جانب معنوی است که ذکر اسم الله است. یکی جانب ظاهری است که سر بریدن و خون رفتن؛ اوداج اربعه. بعد پیغمبر (ص) فرض کنید از مجموعه سنن، حالا در بعضی از روایات اهل سنت دارد که این پیغمبر (ص) فرمودند احسنوا. کار خوب است، این کار خوب است. یعنی حملش کردند بر استحباب. اینکه چاقو باشد و چاقو هم تیز باشد.

حالا در روایات اهل بیت (ع) حمل شده بر سنن النبی. که حدید باشد، رو به قبله باشد، مسلمان باشد. دقت کردید؟ باز این تصرفات لفظ تذکیه را از عنوان خودش جدا نمی‌کند. و خیلی هم روشن شد به نظر ما. اگر بنابر این اگر شک کردیم برگردیم به همین بحث اصالت عدم تذکیه خودمان. این هم چون مرحوم آقای نراقی فرموده بودند که ما اگر فرعی اوداج بشود، و بعضی از شرایط هم از روایت در آوریم، اگر شک کردیم فلان شرط دیگر هم معتبر است؛ می‌توانیم اصالة البرائه جاری بکنیم. مشکل ندارد، اجرای اصالة البرائه، بگوییم این در تذکیه معتبر نیست. بلکه می‌توانیم بگوییم به یک معنایی که حالا شاید بعد، دیگر امروز شد فردا عرض می‌کنم. این معنایی را که آقای

بروجردی هم می خواهند بگویند. آقای نراقی هم در آخر گفته؛ این معنا را ما الان با راه خودمان اثبات کردیم. و آن که تذکیر به معنای تطهیر بوده؛ در روایات پیغمبر (ص) به کار برده شده به معنای تطهیر. در آیه مبارکه به همین معنا. دو تا از شواهد تطهیر در قرآن آمده. سه تای دیگرش در مجموعه روایات اهل بیت آمده. خب طبعاً اگر یک شرط چهارمی، شرط پنجمی، شک بکنیم، مانعی از رجوع به اصالة البرائة نیست. چرا؟ چون اصلاً اصولاً عرض کردیم یک ترتیبی در شریعت مقدسه بوده؛ آن که به منزله اساس است، در فرائض می آید. آن که به منزله تزیین و تکمیل است، در سنن می آید. آن چهاردیواری که انسان توی آن چهاردیواری وارد بشود، فرض کنید یک خانه ای مثل این چهاردیواری سقفی که باران و از گزند حشرات و حیوانات حفظ بکند چهاردیواری است. اما این که این چهاردیواری زیبا باشد، چراغ داشته باشد، به اصطلاح گچ کاری شده باشد، اینها مراحل بعد قصه است.

لذا بعید هم نیست که شریعت مقدسه روی جهاتی که خداوند متعال اعلم است، این جور قرار داده. یک چیزهایی را به عنوان اصل شریعت، و در آن سنن اختلاف مسلمین است. و عرض کردیم آن چه هم که در ذهن صحابه بوده از اول، وقتی می آمدند سنن را با قیاس، سنن، آن که با قیاس و رأی و اینها بود، آن سنن رسول الله (ص) بود نه خود فرائض.

مثلاً می آمد می گفت من از این سنت این جور می فهمم که با حدید بودن خوب است، با آهن خوب است. چون پیغمبر (ص) فرمودند احسنوا. این برای احسان است، برای خوب زودسر می برید. او می گفت نه چون پیغمبر (ص) همیشه با آهن، پس این سنت رسول الله (ص) است. دقت بکنید.

و لذا عرض کردیم کرارا در روایات مشهور شیعه این طور آمده؛ ان السنه اذا قیست محق الدین؛ شما سنن را هم با قیاس یعنی مجال قیاس آن سنن بوده.

پس ما یک تطهیر داریم در کتاب که به قول آن آقا ذبح باشد یا انهاردم باشد. یک تطهیر هم داریم با سنت. که حالا حدید باشد، روبه قبله باشد، دقت می فرمایید؟ من ذابح المسلم. و طبعاً این حالا خوب دقت بکنید، این مقدار که بیاید، پاک می کند حیوان را. آن وقت این مطلبی که آقای بروجردی فرمودند در می آید. دو تا مسئله اساسی که در اینجا ما الان در آن بحث داریم که عرض کردیم هر دو در شبهات حکمیه، خوب دقت بکنید. یک، آیا آن حیوان باید قابلیت تذکیر داشته باشد یا نه؟ می گوییم نه، معلوم نیست، برای پاک شدن معلوم نیست. گرگ باشد، سگ باشد، سگ به استثنای سگ و خنزیر. گرگ باشد، شیر باشد، هر حیوانی باشد. مگر حیواناتی که نفس سائله ندارند مثل ماهی.

س: محل بوده

ج: قابلیت محل هم اگر شک بکنیم می توانیم اصالة البرائه جاری بکنیم. چرا؟ چون تطهیر معلوم شد یک اساس دارد در کتاب؛ یک اساس دارد یک نکاتی در سنت دارد. این مطلب که مثلاً فرض کنید مثلاً باید روز هم باشد، شب نمی شود، من باب مثال. اگر شک کردیم اصالة البرائه جاری می شود. اگر شک کردیم به اینکه قابلیت محل هم شرط است؛ پس بگوییم هر حیوانی غیر قابل تذکیه است الا ما دلت دلیل علیه؛ این هم خلاف قاعده است. آقای بروجردی این مطلب را نوشتند که اگر شک در قابلیت کردیم؛ چرا؟ چون اینها آنچه که در ذهن ما بود، تذکیه را موثر در حلیت اکل می دانستیم. خوب دقت بکنید. خب مثل حیواناتی که حلال نیستند، مثل موش و این جور چیزها که حلال نیستند، تذکیه چه اثر دارد؟ لذا این ذهنیت منشأ شده. من تمام اینها بحثمان، چون مقداری تقرییمان با آقای بروجردی فرق می کند.

این ذهنیت منشأ شد که بگویند اصالت عدم تذکیه. اما اگر ما تذکیه را به معنای طهارت گرفتیم که حلیت بر او بار می شود. انتفاع بر او بار می شود. بگوییم اگر تذکیه شد، هر حیوانی، البته آقاضیاء هم همین حرف را می زند، اما خب تقریب دیگری دارند آقاضیاء. هر حیوانی کل حیوان به استثنای آن که لا نفس له؛ اگر آن، به قول ایشان در شبهات حکمیه و موضوعیه بعد ورود فعل مذکی حکم به طهارتش بکنیم. این تعبیر آقاضیاء ناظر به این است. هر حیوانی، اما اینکه حالا اکل، آن باید موارد معینی که شارع اجازه اکل داده است. هر حیوانی، پاک می شود اما اکل لازم نیست با پاکی باشد.

س: ۴۴:۲۳

ج: دیگر وقت خیلی گذشت. وقت تمام شد. تکمیل کلام هم برای فردا انشاء الله تعالی.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین